

نوه دختری آیت‌الله شهید مدرس در گفت‌وگو با فارس مطرح کرد

آرامگاه مدرس چگونه بعد از حکومت رضاخان پیدا شد؟/ حرف جالب تقی‌زاده درباره شهید مدرس

خبرگزاری فارس، آذر ۱۳۹۴

<http://www.farsnews.com/newstext.php?nn=13940908001386>

۱۳۹۴/۰۹/۰۹.

گروه تاریخ / حوزه تاریخ معاصر

علی مدرسی گفت: سیدحسن تقی‌زاده مرا دید و گفت همه مدرس را دوست داشتند. مرد بزرگی بود. ما شجاعت او را نداشتیم که به رضاخان بگوییم داری اشتباه می‌کنی و مملکت را از بین می‌بری. مدرس حرفش را می‌زد، ولی ما جرأت نداشتیم حرف بزنیم.



به گزارش خبرنگار تاریخ **خبرگزاری فارس**، علی مدرسی نواده دختری شهید آیت‌الله سید حسن مدرس، از شاخص‌ترین محققان در باب زندگی و زمانه نیای ارجمند خویش است. او پس از این همه تحقیق، هنوز بر این باور است که جنبه‌هایی از منش آن بزرگ مغفول و ناشناخته مانده است.

آنچه پیش روی دارید، گفت‌وگوی با دکتر علی مدرسی در سالروز شهادت نماد تلفیق دین و

سیاست است. امید آنکه مقبول افتد.



*شاید مناسب باشد که گفت وگو را با سخنی شنیدنی از شهید مدرس آغاز کنید؟ شما در میان اطلاعات خانوادگی، چه موردی را انتخاب می کنید؟

این سخن مرحوم آقا در یکی از وصیتنامه‌هایشان برایم بسیار جالب است. ایشان نوشته‌اند: «بچه‌های من! ببینید جد شما از در تهران ماندن و وارد سیاست شدن چه چیزی دید که می‌خواهید راهش را ادامه بدهید! شما یا معلم باشید یا طبیب» و واقعاً فرزندان و نوادگان ایشان یا طبیب بودند یا معلم.

*چه شد از بین نوادگان ایشان، شما علاقه پیدا کردید درباره زندگی ایشان تحقیقاتی سه توده ای کنید؟

من همیشه صبح‌ها با صدای قرآن مادر- که سوره یس را بلند می‌خواندند- بیدار می‌شدم. ایشان همیشه به صورت پراکنده از مرحوم آقا برایمان تعریف می‌کردند و مثلاً می‌گفتند: ایشان چهار بچه یتیم را از اصفهان به تهران آوردند و بزرگ کردند! مادرم تاریخ و قصه را در هم می‌آمیختند و به همین دلیل، رویم تأثیر عجیبی می‌گذاشت و به این ترتیب با تمام

جوانب زندگی مرحوم آقا آشنا شده بودم.

این آشنایی وجود داشت تا وقتی بعد از شهریور 1320، که در کلاس سوم دبیرستان درس می‌خواندم، کتابی از مرحوم خواجه‌نوری به دستم رسید که نویسنده در آن سعی کرده بود رضاخان را در قتل مرحوم آقا تبرئه کند و نوشته بود: مدرس جاه‌طلب بود و یک عده عمله را از اصفهان به تهران آورده بود که وقتی رضاخان مجلس می‌رود او را بکشد! و در نتیجه رضاخان حق داشته است او را تبعید و بعد هم پیشدستی کند و قبل از اینکه مدرس او را بکشد، او مدرس را از میان بردارد!

با خواندن این کتاب فوق‌العاده منقلب شدم و تصمیم گرفتم به هر شکلی که از دستم برمی‌آید، شرح حال مدرس را بنویسم. در آن زمان کسی جرئت نمی‌کرد اسم مدرس را بیاورد و هر وقت از ما می‌پرسیدند: شما از کدام مدرسی‌ها هستید؟ می‌گفتیم: از مدرسی‌های دهات اصفهان! در اصفهان هر کسی که جدش معلم بود، فامیلش مدرسی بود. ما هم سعی می‌کردیم کسی نداند نوه مدرس هستیم، وگرنه گرفتار می‌شدیم.
* خبر شهادت ایشان چگونه به شما رسید؟

پنج شش سال نزد مرحوم ملا حسین جلیلی قرآن، صرف و نحو عربی، گلستان، بوستان و... خواندم و انصافاً در این مدت، به اندازه ده پانزده سال دروس حوزوی را به من یاد داد. خدا رحمتش کند. بسیار برایم زحمت کشید. پس از شهریور 1320 که رضاخان فرار کرد، نامه‌ای به مسجد اسفه که ملا حسین درس می‌داد آمد که در آن پیغامی را داده بودند. ملا حسین سراسیمه به منزل برادر آقا، آسید علی‌اکبر می‌رود و نامه را همراه با اشیای آقا تحویل می‌دهد! من بعدها این اشیاء را به موزه مدرس در کاشمر دادم.
* در دادگاه هم شرکت کردید؟

بله، در سال 1321 از ما دعوت کردند به تهران برویم و ناظر محاکمه قاتلین مرحوم آقا باشیم. همه روزنامه‌ها اعتراض می‌کردند این دادگاه کیفری است و صلاحیت محاکمه قاتلین مدرس را ندارد و اینها باید در دادگاه حقوقی محاکمه شوند، چون دادگاه کیفری حق ندارد حکم اعدام بدهد. در هر حال، یکجور فرمالیته و رفع و رجوع جنایت رضاخان بود.

* از کجا به شکل جدی به نگارش زندگی‌نامه شهید مدرس و از چه منابعی استفاده کردید؟
پس از اینکه در مدارس جدید ثبت‌نام کردم، این تصمیم را گرفتم و اذعان می‌کنم روح متعالی مرحوم آقا، همیشه همراه بود. هر وقت با دکتر عبدالباقی مدرسی صحبت می‌کردم، تمام حرف‌های ایشان در باره مرحوم آقا را یادداشت و بعد از تنظیم با خود

ایشان تصحیح و تکمیل می‌کردم. خواهر مرحوم آقا، زهرا بیگم هم هر چه گفت یادداشت کردم و یادداشت‌های ایشان از ملاقات با مرحوم آقا در خواب را هم گرفتم. در سال 1332 نگارش کتاب را شروع کردم. زمانی بود که می‌شد در باره مدرس حرف زد. شاه به مشهد می‌رود و عده زیادی، از جمله حاج حسین آقا ملک با او حرف می‌زنند که: شما کمک کن ما زمینی بخریم و مقبره مدرس را بسازیم! شاه 20 هزار تومان می‌دهد که با آن برای مزار مدرس زمین می‌خرند. بقیه را هم مردم کاشمر همت می‌کنند و 50 هزار متر زمین برای مقبره خریداری می‌شود.



*محل قبر مشخص بود؟

بله، ولی نکته جالب اینجاست که سنگ قبری را که برای گم نشدن قبر مدرس تهیه شده بود، مادر اسدالله علم تهیه کرده بود! چطور؟

او به همسر یک پاسبان پول داده بود سنگ را ببرد و 30 سانت زیر خاک بگذارد که قبر گم نشود! آن خانم ما را برد و قبر را به ما نشان داد. در حضور عده‌ای خاک را عقب زدیم و سنگ قبر پیدا شد و آن خانم گفت: این سنگ قبر را امین شوکت‌الملک داد که بیاورم و روی قبر بیندازم! لطف خدا را ببینید که مادر وزیر دربار شاه، چنین کاری می‌کند! در هر حال با پیدا شدن قبر مرحوم آقا کارهای بعدی را انجام دادیم.

*درباره دوران تبعید شهید مدرس، از چه کسانی نقل قول‌های متقنی شنیدید؟

از دو پاسبان نگهبان مرحوم آقا، رئیس زندان ایشان و دو نفر خبرچین ایشان که مرحوم آقا با هر دو کار می‌کرد و هر دو هم سرانجام روحانی شدند! حرف‌هایی که سیاستمدارها و کسانی که در این زمینه با مرحوم آقا سر و کار داشتند، نوعی است، حرف‌های مردم عادی که از روی علاقه، شور و احساسات در باره ایشان حرف می‌زنند نوع دیگری و گروه سومی هم هستند که مرحوم آقا به آنها کمک کرده و تربیت و پرورش آنها به عهده ایشان بوده است. از هر سه طیف حرف‌هایی را در باره آقا شنیده‌ام، از جمله از مرحوم آقای راشد یا مرحوم آقای مردوخ، روحانی اهل سنت که بسیار مرد روشن‌بین، متفکر و تواندیشی بود و معتقد بود: بعد از ائمه اطهار (ع)، مردی مثل مدرس نداشته‌ایم!

مرحوم آقای راشد هم خیلی به مدرس علاقه داشت و می‌گفت: «ما تصور می‌کردیم اگر مدرس را که این همه طرفدار دارد بگیرند و زندانی کنند، تهران به هم می‌ریزد! وقتی این‌طور نشد تازه متوجه شدیم چطور بود که موسی بن جعفر (ع) فرزند پیامبر (ص) را گرفتند و هفت سال زندانی کردند و صدا از کسی در نیامد!» تقی‌زاده هم در باره مرحوم آقا حرف‌های جالبی به من زد.

*چطور؟ او را در کجا دیدید؟

در کتابخانه مجلس. مرا که شناخت سلام و علیک گرمی کرد و خیلی خوشحال شد. به او گفتم: «شما همیشه در مقابل مدرس می‌ایستادید، نظرتان در باره او چیست؟» او جواب داد: «اشتباه نکن! من در مقابل مدرس نایستادم. عقاید سیاسی ما با هم فرق داشت، اما هیچ‌کس دشمن مدرس نبود. همه مدرس را دوست داشتند. بسیار مرد بزرگی بود. ما تهور و شجاعت او را نداشتیم که به رضاخان بگوییم داری اشتباه می‌کنی و مملکت را از بین می‌بری. مدرس حرفش را می‌زد، ولی ما جرئت نداشتیم حرف بزنیم.» امثال تقی‌زاده از

همان ابتدا می‌دانستند مدرس کیست، اما دست‌نشانده بودند! همه اینها می‌دانستند مدرس از نظر سیاست، دینداری، هوش و نبوغ انسان منحصر به فردی است.

در هر حال بنده تا نفس دارم در باره مدرس تحقیق خواهم کرد و خواهم نوشت، زیرا هنوز هم ابعاد زیادی از شخصیت ایشان ناگفته باقی مانده است، از جمله جنبه عرفانی ایشان. مرحوم آقا استاد عارفی داشتند که در هیچ جا نامی از او نبرده و شرح حالی ننوشته است، در حالی که از تمام اساتیدش با ذکر جزئیات نام می‌برد و شرح حالشان را می‌آورد. جریان مدرس پژوهشی پس از انقلاب تا مدتی گرم بود و در مسیر صحیح حرکت می‌کرد، اما متأسفانه بعداً تبدیل به کاسبی و از مسیر درست منحرف شد! امیدوارم به هر حال پژوهش در باره چهره‌های تاریخی تأثیرگذار شیوه، مسیر و انسجام درستی پیدا کند، چون به قول خود مرحوم آقا در دوران تشکیل دولت در تبعید در کرمانشاه که خطاب به جوانان گفته بودند: «شما جوانانی که از تهران آمده‌اید، ما را ببینید. ما در به در شده‌ایم و داریم می‌رویم. حواستان جمع باشد. تاریخ را بخوانید که برای آینده‌تان عبرت باشد. مبدا از تاریخ بگذرید. تاریخ است که این ملت را زنده نگه می‌دارد.» باید با دقت به تاریخ پرداخت و از آن عبرت گرفت تا اشتباهات گذشته تکرار نشوند.

انتهای پیام/

تاریخ کپی و تهیه ی فایل پی.دی.اف.: ۳۰ مرداد ۱۳۹۶ (۲۱ آگوست ۲۰۱۷، ۲۸ ذالقعده ۱۴۳۸)